

موضع کمونیستها در مورد مساله شور و سندیکا (از نظر تئوریک و عملی) یکی از پیش شرط های اساسی دخالت موثر در ایمن زمینه است .

۵۰۷- ارائه رهنمودهای عملی در مورد چگونگی دخالت متشکل کمونیست ها در عرصه مبارزات اقتصادی .

طرح رهنمودهایی در مورد انواع تشکل های لازم برای دخالت مخفی و علنی ، همچنین ارائه پیشنهادات مشخص در زمینه همکاری گروههای کمونیستی مختلف به منظور استفاده از حداکثر نیروها و اجتناب از خرده کاری و دوباره کاری .

۶۰۷- به خدمت گرفتن امکانات تشکیلاتی و انتشاراتی سازمانها و گروهها در ایجاد حداکثر ارتباط اطلاعاتی و تدارکاتی و نیز ایجاد پیوند مبارزاتی میان اعتراضات و اعتصابات گوناگون در نواحی مختلف کشور و عرصه های اقتصادی مختلف .

... ۷۰۷

* * * *

دستیابی به شناخت مشخص از دقائق کنکرت بحران کمونیستی و تبدیل این شناخت به سلاحی تئوریک در خدمت جنبش انقلابیستی پرولتاریای ایران ، مستلزم آنست که نیروها و سازمانهای کمونیستی کشور ما ، بویژه رفقای که از تجارب و امکانات تئوریک و پراتیک غنی تری در عرصه مبارزه طبقاتی و انقلابیستی برخوردارند ، به این عرصه مشخص پیگیرانه برخورد کنند . ایمن ضرورت بخصوص در رابطه با بخش ۷ تزه های فوق بچشم می خورد . ما در این بخش تحت عنوان "وظایف کمونیستها" در واقع صرفا توجه رفقا را به "ضرورت تعیین وظایف کمونیستها" در این عرصه مشخص جلب کرده ایم و نه بیشتر . مشی سیاسی کمونیستها در انقلاب حاضر بطور اعم و در قبال بحران اقتصادی بطور اخص ، نمیتواند

جدا از، پراتیک مبارزاتی کمونیستها در متن جنبش کارگری
فرموله شود. این واقعیت اهمیت برخورد فعال و پیگیر نیرو-
ها و سازمانهای کمونیستی را که از توان و تجربه مبارزاتی
و پیوند مستحکم تری با جنبش کارگری برخوردارند، به مسأله
بحران اقتصادی، ملامت شده‌ها و وظایف کمونیستها در قبال آن
مد چندان می‌کند. این ترها از نظر ما قبل از هر چیز طرح
چنین فراخوانی است.

۱ - بورژوازی و نمایندگان سیاسی آن در هر حرکت و اظهار نظر خود نشان می‌دهند که چگونه خود، برخلاف هواداران "بورژوازی ملی" در جنبش چپ، هیچگونه توهمی نسبت به منافع و وظایف طرفیست های طبقاتی و سیاسی خود ندارند. در دومین روز "سمینار تشخیص اولویت در بازسازی صنایع"، جناب دکتر علی رشیدی مدیر عامل بانک پاریس چنین می‌گوید: "انقلاب ملت ایران حتی در ماههای قبل از انقلاب (!) برای صنایع عوارضی ایجاد کرده بود که مهمترین آنها عبارت بود از: اعتصابات... بعد از انقلاب عوارض دیگری گریبانگیر صنایع گردید که مهمترین آنها عبارتند از: افزایش هزینه عامل کار... کم‌کاری بی‌کاری - اعتصابات بی‌انضاطی... معوق ماندن با پرداخت تعهدات سه خارج (!) ، به عوامل فوق باید مشکلات اجتماعی اقتصادی را نیز به شرح زیر اضافه کرد... ۴ - تیرگی افق روابط سیاسی که عدم اطمینان (منظور عدم اطمینان سرمایه‌داری جهانی است!) نسبت به مراودات با ایران را ایجاد کرده است." جناب رشیدی پس از اینکه به این صراحت هم‌سخی خود را با نهرای جلاد (در ظنکاری از انقلابی که برای برجیدن نسل خود این ضربات آغاز شده است) آشکار می‌کند، چنین نتیجه می‌گیرد که "در حال حاضر باید تکلیف مالکیت و... نیز نیروی انسانی کاملاً روشن شود. اکنون کم‌در آسانه قطع روابط اقتصادی و صنعتی با امپریالیسم آمریکا هستیم (لابد از طریق بازپرداخت تعهدات به خارج (!) ... به دیگر کشورهای امپریالیستی هم نباید تکیه و اعتماد کنیم (!) و - استقلال عمل خود را حفظ نمائیم." (انقلاب اسلامی ۵۸/۸/۲۸ تا کندها از ماست) . در روز سوم همین کنفرانس جناب دکتر مجرد منافع ارتحاعی و ضد انقلابی سرمایه و نیز وظایف دولت بورژوازی را چنین جمع‌بندی می‌کند: "... باید به مشکلات پرستی و کارگری توجه نمود، زیرا حدود نسبی از صاحبان صنایع و مدیران نیز این مشکل را یکی از عوامل کاهش تولید نام می‌بردند و اما پیشنهاد صاحبان

بخش صنعت به این قرار است: کمک (۱) به ایجاد انضاط کارگری، ایجاد مراکز آموزشی - فرهنگی (بخوان مراکز ارباب پلیسی و تحقیق مذهبی) برای آموزش کارگران، کمک به تشکیل اتحادیه‌ها و شوراهای کارگری (۲)، تجدید نظر در قوانین وزارت کسب در تعیین حقوق کارگران و کمک مالی به دولت به آن دست‌انداغ که در اثر افزایش دستمزد کارگران در مضیقه مالی قرار گرفته‌اند... در طرح کوتاه مدتی که برای رفع این "میوارض" پیشنهاد شده است سرمایه‌داران انجام امور زیر را خواسته‌اند: ...

۴- تجدید نظر در قوانین وزارت کار بمنظور تحقق نظم بیشتر در کارخانجات، به از مدیران، به‌خصوص مدیران منتخب دولت حمایت قاطعتری به عمل آید تا ضمن جلب آنها امکان سرمایه‌گذاری از طرف بخش خصوصی فراهم شود.

پیام بورژوازی به نوکران سیاسی‌اش روشن است، "کارگران باید سرجان‌شان بشینند، مالکیت باید مشروع و قانونی اعلام شود، مرده‌ها باید کاهش یابد، شوراها و سندیکاها طرفدار رژیم ایجاد شود و اطاعت بی چون و چرای کارگران از سرمایه و سرمایه‌داران تضمین گردد، تا موانع انباشت سرمایه مرتفع گردد." در یک جمله "کارگران علیه سرمایه انقلاب کرده‌اند، انقلاب را سرکوب کنید!" و "الحمد لله" امام به اندازه کافی از نوکران سرمایه به "سروری" زحمتکشان مصوب کرده است. جانشین خلف سرور، اسپیدی، دست بینه برای اجرای اوامر سرمایه، در سایه توجهات امام، حاضر است. او در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی از پیمانی که با سرمایه دارد سخن می‌گوید: "بنظر بنده اکثر کارفرمایانی که در ایران مانده‌اند افرادی هستند که به این کشور علاقه دارند، که در سالهای گذشته با یک‌انگیزه ملی و میهنی (۱) شروع بکار نموده‌اند، یعنی وقتی که امکانات کارکردن از امروز کمتر بوده است و اینها را باید تشویق کرد و دولت باید مشکلات اینها را برطرف کند چون می‌توانند نقش مهمی داشته باشند و ما هم چاره‌ای نداریم چون وجودشان هم مفید است و هم لازم (۲). البته یک موضوعی هست که مناسبانه باید گفته شود (یعنی حرفهای قبلی نیازی به گفتن

نداشت!) و آن عدم انطباطی است که در حال حاضر در سطح مملکت وجود دارد (که بدون شک در زمان شاه وجود نداشت و جناب اسپهبدی هم مشکلی نداشت!). البته این بیشتر وظیفه وزارت کار است که هر چه زودتر بایک برنامه مشترک و با موضعی ما با دوستانمان که در کارخانه هستند (!) تماس بگیریم و آنها را روشن کنیم (!!) که هر چه زودتر برگردند سرکارشان و از کم کاری و تحصن... سرمایه‌داری بمانند (که اگر برفع خودشان نباشد تا قبل رفع اسلام، سرمایه‌داری و آقای اسپهبدی هست!) و هرگونه رفاه و تقاضایی (کذا!) که آنها بکشد در صورتی قابل تامین است که تولید ملی ما روبه افزایش باشد و کاهش پیدا نکند. بر اثر انقلاب و مشکلاتی که بعد از انقلاب داشته‌ایم تولید داخلی خیلی تنزل کرده است، واردات نداشته‌ایم و اگر وضع به همین منوال پیش برود در آینده با افزایش قیمت و تورم سرسام‌آور مواجه خواهیم بود. بنابراین (یعنی بنا بر منافع سرمایه) نفع ملی مادر اینست که هر چه زودتر رابطه بین کارگر و کارفرما درست شود و امنیت اقتصادی برای وطن ما حاصل گردد. (جمهوری اسلامی ۱۹ مهر ۱۳۵۸ صفحه ۵ مصاحبه با علی اسپهبدی وزیر کار - تاکیدها از ماست)

اینها نمونه‌های کوچکی است از خط مشی بورژوازی در - انقلاب حاضر، خط مشی‌ای که ضروریات حرکت سرمایه، بخصوص در بحران کنونی‌اش، به بورژوازی دیکته می‌کند. کسانی که با اشتیاق زیاده بدنال "استفاده از نهادهای درون طبقه حاکمه"، از هرگونه پرده‌پوشی برای ابقای لیبرال بورژوازی فروگذار نمی‌کنند و با کسانی که "تضاد" منافع خرده بورژوازی و "دارودسته خمینی" را با بورژوازی لیبرال و دولت برخ طبقه کارگر می‌کشند می‌باید متخصماً به این نکته توجه کنند که تا آنجا که به تثبیت مشروعیت مالکیت و حاکمیت سرمایه و ایجاد "انضباط" کارگری، یعنی بدو رکن اساسی ضد انقلابی امپریالیسم بورژوازی، مربوط می‌شود، رهبری خرده بورژوازی و بخصوص فرد خمینی از هیچ حمایتی نسبت به بورژوازی فروگذار نکرده است. خمینی در دیدار با سرمایه‌داران و بازاریان خطر انقلاب کارگران و زحمتکشان را به آنان گوشزد

می‌کند و همسویی منافع سرمایه‌داران ورهسری خرده‌بورژوازی راسته
آنتکارترین نحو بیان می‌دارد: "اگر در یک مملکت اسلامی طوری بشود
که در کارخانه‌ها و ازسین کارگران انحصاری بشود این انفجار از محیط
یک مملکتی است که مدعی اسلام است و آنوقت به روحانی می‌تواند آن
را خاموش کند و نه کسی دیگر، و این خطر است برای همه شما و همه ما،
و نیز در روز سوم آبان، یعنی بدینمال شکست مفتضحانه ارتش و
پاسدانش در کردستان، شکست پاسدانش در اترلی، مبارزات -
کسرده کارگران بیکار و موج وسیع معارزات دموکراتیک دانشجو-
یان و دانش‌آموزان و اوج گرفتن معارزات انقلابی، وحشت زده
می‌گویند: "انفجار اگر در زمان طاغوت حاصل می‌شد ماها می‌توانستیم
با نصیحت، با موعظه، با امر به‌پارزش کنیم، اما اگر انفجار در متن
اسلام حاصل بشود دیگر قابل مبارز نیست. اسپیدی‌ها، قروهرها،
چمسران ها و شاگرها همه در سایه حمايت امام و "ایدئولوژی اسلامی" به
سرکوب انقلاب کارگران و زحمتکشان برخاسته‌اند، سیاستی که در محتوا
و عمل تنها می‌تواند در خدمت دشمن اصلی پرولتاریا (یعنیسی
بورژوازی) فرار گیرد. این واقعیتی است که می‌باید در تعیین
موضع گیری طبقاتی خمینی و پیارانش در انقلاب حاضر مدنظر پیشاهنگان
طبقه کارگر قرار گیرد و نه حملات یک‌جبهه در میان، بی محتوا و لفظی-
ایکه خمینی‌ها و فطب زاده‌ها نثار "غرب" (و نه انپریالیسم) می‌کنند،
خمینی ورهسری خرده‌بورژوازی بطور کلی امروز به منزله مصای دست
بورژوازی (ولو بدینمال منافع قشری خویش) در تحمیق و تخریب-
شده‌ها، در ایحاد تفرقه در صفوف کارگران و زحمتکشان مبارز و در
سرکوب سازمانها و نهادهای دموکراتیک و انقلابی زحمتکشان (و به‌ویژه
سازمانهای کمونیستی) به انجام وظیفه مشغول است.

۲- این ضرورت و محدودیت حرکت سرمایه را بازرگان در یکی از ذکر
مدییت‌های تلویزیونی خود به روشنی بیان کرد: "پول نیست را
نمی‌توان صرف هزینه‌های جاری (بخوان خرج رفاه زحمتکشان) کرد،
بلکه باید این ثروت را صرف هزینه‌های عمرانی (بخوان انباشت و
گسترش سرمایه) نمود، ... بقول مرحوم دکتر مصدق این ثروتی که

بکروز تمام می‌شود باید تبدیل به ثروتی شود که همیشه باقی‌مانده بماند... و از طرفی یک ضرب المثل فارسی هم داریم که می‌گوید در خانه قاضی گردو (یعنی پول) زیاد است اما حساب و کتاب دارد (یعنی باید به سرمایه تبدیل شود). "بعبارت دیگر سرمایه‌دار تنها هنگامی پول در اختیار کارگر و زحمتکش می‌گذارد که این پول به مثابه سرمایه متغیر عمل کند و آنهم در صورتی که این سرمایه از سودآوری لازم (با توجه به ضروریات انباشت در هر مقطع معین) برخوردار باشد. کمونیست‌ها باید با هرگونه خیال پردازی غسورده بورژوازی که تحفیف بحران کنونی سرمایه‌داری وابسته ایران را با ارتقاء سطح معیشت کارگران سازگار می‌داند، و برای تحقق آن چشم امید به بورژوازی و خرده‌بورژوازی بسته است، قاطعانه مبارزه کنند. در شرایط کنونی بورژوازی ایران برای تحفیف بحران نظام تولیدی اش، محتاج تشدید استثمار کارگران و زحمتکشان و لاجرم حمله‌ای وسیع به سطح معیشت آنان است. در مقابل کارگران و زحمتکشان نمی‌توانند به هیچ دستاورد رفاهی عمده‌ای دست یابند بی آنکه به مبارزه خویش‌علیه حاکمیت سرمایه و امپریالیسم بسر تولید شدت بخشند.

۳- ببینید چگونه جبر اقتصادی و منافع طبقاتی از لابلای "کسوت علی وار" و فریاد "اباذر وار" سیاستمداران نوظهور بورژوازی و مبارزین خرده‌بورژوازی آنان رخ می‌نماید. جناب دکتر سامی، که هشت ماه پس از نوروز خونین سنندج و دوماه پس از قتل ناجوانمرد دانه پزشک انقلابی دکتر رشوند بدست حکومت همچنان بعنوان وزیر بهداشتی در دولت مصدر کار بوده است و در مقابل این جنایات کلامی هم بر زبان نیاورده است، علل استعفای خود را از دولت و "گرویدن" به صفوف مردم مبارز را چگونه توضیح می‌دهد، و عجز بورژوازی را در تحمل کوچکترین بهبود رفاهی در زندگی کارگران و زحمتکشان چگونه آشکار می‌کند، او در اعتراض به دولت بازرگان می‌نویسد که: "دولت خود به وسیله فشار مردم بطور نامنظم به جلو رانده شد... و عمل انقلابی که بکار انداختن تولید کشاورزی و چرخهای صنایع و فعالیت

های بازرگانی بود (۱) در ششماه اول حکومت با دست بدست کردن برنامه ریزان اقتصادی و تنظیم کنندگان بودجه به تاحیر افتاد و در برابر با اقدام بی مطالعه افزایش حداقل دستمزد، مراکز تولیدی را مواجه با مشکل جدیدی کرد که هنوز هم آثار آن در کلیه شئون اقتصادی کشور مشهود است. (با مداد، دوشنبه ۷ آبان ۲۵ ستون ۶ تاکید از ماست) برای دکتر سامی، مثل هر روشنفکر سوزوای دیگر، عمل "انقلابی" یعنی برآوردن چرخهای صنایع و تجارت بر متنی از فقر توده‌ها، و همه اینها بوسیله دولتی مقتدر کسه در مقابل فشار توده‌های مردم به "حلو" رانده نشود.

۴- نگرانی نخست‌وزیر "محبوب" و منتصب‌امام و وزرای او این بود که اگر دست به عمران جنوب شهر تهران بزنند، آب آشامیدنی در اختیار زحمتکشان محروم قرار دهند، حمام و مدرسه بسازند و پسا اتوبوس را برایشان مجانی کنند، آنوقت "هر کشاورزی بی‌کش را می‌گذارد زمین" و به تهران سرازیر می‌شود. از اینرو با صداقتی که کمتر در طبقه سرمایه‌دار یافت می‌شود اعلام کردند که اصولاً قصد عمران و نوسازی جنوب شهر را ندارند!

۵- ما درباره حمایت و جانبداری رهبری خرده‌سوزوای از امپریا - ایسم در گذشته نیز اشاراتی داشته‌ایم، با توجه به حرکات باطل‌ساز فدائیسیم در پیوستن اخیر خمینی، شورای انقلاب و "دانشجویان پیرو خط امام"، لازم می‌دانیم در مورد مقوله "فدائیسیم" توضیحاتی بدهیم. ملاک ما رکیبیتها در تشخیص صد امپریالیست بودن یا نبودن نیروهای سیاسی مختلف چیست؟

قبل از هر چیز، این یک بدیهیت مارکسیستی است که امپریالیسم یک نظام تولیدی است، سرمایه‌داری در بالاترین مرحله آنست، و نه سیاست خارجی "ابر قدرت‌ها" و یا "غرب و شرق". این نیز بدیهیت دیگری است که اجزای، دستجات و نیروهای سیاسی بطور کلی در تحلیل نهایی هر چهارچوب منافع طبقاتی معینی حرکت می‌کنند و ارزیابی حرکت آنها قبل از هر چیز مستلزم شناخت میانی معینی حرکات طبقات مختلف جامعه است. ارزیابی منافع میانی طبقات اجتماعی در متن نظام تولیدی امپریالیستی نقطه آغاز

سرمایه تولید می‌کردند) نرخ سود متوسط را افزایش می‌دهد، زیرا ارزش کل سرمایه اجتماعی (مخرج کسر نرخ سود) به نسبت بیشتری از کل ارزش اضافه تولید شده (صورت‌کسر) کاهش یافته است. تشدید رقابت و پالایش درونی سرمایه اجتماعی درهای دیگری را نیز بروی سرمایه‌داران در ابقاء و یا ازدیاد نرخ سود می‌گشاید (از قبیل استفاده از بازار فروش رقمای ورشکسته و افزایش مقیاس تولید، که با بارآوری بیشتر کار همراه است، استفاده از امکانات تکنیکی مدرن و ...). که توضیح مفصل آن در این مختصر نمی‌گنجد. آنچه می‌باید تاکید و جمع‌بندی شود اینست که اولاً بحران با تشدید رقابت زمینه لازم برای پالایش و تجدید سازمان درونی سرمایه و از این طریق افزایش سودآوری آن فراهم می‌آورد و ثانیاً از آنجا که سرمایه‌آزاد هر بحران متمرکزتر بیرون می‌آید، بحران بعدی با ابعاد گسترده‌تر و عمیق‌تری ظاهر می‌شود، رقابت شدیدتری را موجب می‌کند، و تضعیف آن بازسازی همه‌عانه‌تری را برای سرمایه ضروری می‌سازد. باین ترتیب با هر بحران سرمایه یک قدم به فروپاشی خود نزدیک می‌گردد.

۲) بحران عملاً زمینه تشدید نرخ استهلاک و نیز کاهش دستمزدها به سطحی نازل تر از ارزش واقعی نیروی کار را فراهم می‌آورد. ورنگسند شدن سرمایه‌های مختلف و خارج شدن آنها از مرصه تولید، در عین حال کارگران آنها را نیز بیکار کرده و روانه بازار کار می‌کند. ارتش ذخیره بیکاران گسترش می‌یابد، فقرتوده‌ها تشدید می‌شود و رقابت میان کارگران بر سر سامنن کار اوج می‌گیرد. باین ترتیب سرمایه امکان می‌یابد تا از کارگران کار بیشتر و شاق‌تری بکند. از سوی دیگر بیکار شدن توده‌های وسیع کارگر، که تا پیش معیشتشان با کزهر برعهده دیگر برادران و خواهران رنجبرشان قرار می‌گرفت، ضربه کارگرا را بطورکلی مقبضتر می‌کند. قدرت خرید دستمزد کارگرانی که کار خود را حفظ کرده‌اند نیز در مقابل تسویم روزآموزن قیمت‌ها کاهش می‌یابد. باین ترتیب مکانیسم بحران سطح "معسول" معیشت کل طبقه کارگر را تنزل می‌دهد. بدیهی است که

صحیح مبارزاتی ، مستلزم شناخت هرچه دقیق تر از ابعاد کنکرتتر بحران اقتصادی جامعه است ، از این نقطه نظر آنچه ما در این مختصر ذکر می‌کنیم از چهارچوب اشاراتی به پایه‌ای ترین قوانین و تناقضات نظام سرمایه‌داری و بحران ناگزیر آن فراتر نمی‌رود .

قبلاً اشاره شد که بحران اقتصادی ، صرف نظر از اینکه بیانگر همت یافتن تناقضات درونی سرمایه‌است ، مکانیسم عملی تخفیف آن نیز هست . بحران از یکسو بیانگر این واقعیت است که گرایش نزولی نرخ سود بصورت ضرورتی مطلق به فعل درآمد است ، و از سوی دیگر زمینه‌ای فراهم می‌آورد که گرایشات خنثی کننده نیز بسبب بارزترین وجه به فعل درآیند :

(۱) - بحران رقابت موجود میان اقشار مختلف سرمایه‌را شدت می‌بخشد و هر بخشی از سرمایه تلاش می‌کند تا برای ابقاء نرخ سود خود ، از مجرای رقابت سهم بیشتری از ارزش اضافه را بخود اختصاص دهد . تشدید رقابت عرصه را بر اقشار ضعیف تر سرمایه تنگ می‌کند و بسیاری را به ورطه ورشکستگی سوق می‌دهد . این در واقع در حکم یک پروسه پالایش درونی سرمایه است ، زیرا با ورشکست شدن سرمایه‌های ضعیف تر ، شرایط سودآوری برای بخش‌هایی که برجای مانده‌اند مناسبتر می‌گردد . با ورشکسته شدن سرمایه‌های ضعیف تر ، وسایل تولید این سرمایه‌ها با بهائی نازل تر از ارزش واقعی آن به تملک سرمایه‌های قوی تر در می‌آیند ، کل سرمایه اجتماعی به این ترتیب متمرکزتر می‌شود بی آنکه ترکیب ارگانیک آن بهمان نسبت افزایش یافته باشد ، در این صورت ظرفیت وسایل تولید تفسیر نگرده است ، حجم معمولات و کل ارزش آن ثابت مانده است ، اما ارزش اضافه تولید شده اینک به سرمایه‌هایی با جمع ارزش کمتر تعلق می‌گیرد و نرخ سود سرمایه (که حاصل تقسیم کل ارزش اضافه به ارزش کل سرمایه است) افزایش می‌یابد . حتی با مرض عدم تمرکز ، یعنی با فرض اینکه وسایل تولید سرمایه‌داران ورشکسته با لاکشیده نشود ، بلکه اصولاً از مرصه تولید بیرون رانده شود ، نفس حذف سرمایه‌هایی که از بارآوری کمتری برخوردارند (یعنی ارزش اضافه کمتری نسبت به واحد

آشکار می‌کند، بحران بیانشگر این واقعیت است که گرایش نزولی نرخ سود به صورت یک گرایش، بلکه به مثابه یک قانون مطلق عمل نموده و نرخ سود سرمایه (کل سرمایه اجتماعی) عملاً کاهش یافته است. از سوی دیگر، بحران صرفاً به مثابه یک "عارضه" تلقی درونی سرمایه بروز نمی‌کند، بلکه خود، از آنجا که به عملکرد مجموعه‌ای از عوامل غنشی کننده هدت می‌بخشد، به صورت مکانیسم عملی تخفیف بحران، به صورت پیرویه ایجاد شرایط مساعد پس‌برای دوره جدیدی از انباشت سرمایه نیز عمل می‌کند. در این مورد پایبند تر توضیح خواهیم داد. در اینجا لازم است به یک نکته اشاره کنیم: از شناخت قانون گرایش نزولی نرخ سود و عوامل غنشی کننده، تا توضیح و تحلیل بحران اقتصادی، در یک جامعه معین و در زمان معین، رجحونی بروز آن از نظر شکل، عمق، دامنه و درجه تغییرات شاخص‌های مهم تولید سرمایه‌داری و... و نیز تا تعیین تأثیرات مشخص بحران بر روند مبارزه طبقاتی و حرکات ناگزیر بورژوازی، راه درازی است. قانون گرایش نزولی نرخ سود و عوامل و مکانیسم غنشی کننده آن، صرفاً پایه‌ای ترین ابزار تحلیل بحران‌های اقتصادی مشخص را از دیدگاهی مارکسیستی تأمین می‌کند، حال آنکه تحلیل کنکرت مستلزم شناخت مقولات، روابط، مولفه‌ها و پارامترهای دیگر اقتصادی نیز هست که در هر قدم از سیر حرکت از قوانین عام به واقعیات خاص، می‌باید در تحلیل وارد شده و بکار بسته شود. نکته مهم اینجاست که این فاکتورهای کنکرت تر نه تنها قوانین عمومی حرکت سرمایه را نقض نمی‌کنند، بلکه در حقیقت چگونگی مادیت بافتن و بالفعل شدن این قوانین را توضیح می‌دهند. اینکه تخفیف بحران جامعه سرمایه‌داری در همه حال مستلزم افزایش سودآوری سرمایه است یک قانون انکارناپذیر است، و در همین حد ضروریات بنیادی حرکت اقتصادی و سیاسی کل بورژوازی را آشکار می‌سازد. اما شناخت دقیق تر حرکات بورژوازی و اقشار مختلف آن، شناخت دقیق تر برنامه‌های سیاسی و اقتصادی و انگیزه‌ها و مکانات عملی دولت بورژوازی در عرصه بحران اقتصادی و نیز احزاب سیاسی مختلف این طبقه، و... از این طریق شناخت ضروریات حرکت کنکرت جامعه در هر لحظه معین به منظور اتخاذ تاکتیک‌های

سطح معیشت کارگران عملاً کاهش می‌یابد، کارگران فقیرتر می‌شوند، و در حالت دوم (تشدید نرخ استثمار) سطح معیشت کارگران ثابت می‌ماند، اما ارزش وسائل معیشت آنان کاهش می‌یابد، (زیرا در مدت زمان کمتری تولید شده‌اند).

۳- ارزان شدن عوامل سرمایه ثابت (وسائل تولید)

بیشتر گفتیم که اساس گرایش نزولی نرخ سود، افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه - افزایش سریعتر سرمایه ثابت نسبت به سرمایه متغیر است، که خود بازتاب این واقعیت است که سرمایه بطور متوسط هر بار وسائل تولید بیشتری را نسبت به واحد کار انسانی به خدمت می‌گیرد. باین ترتیب روشن است که چنانچه در سیر انباشت، بهر دلیل، ارزش وسائل تولید کاهش یابد، سرمایه می‌تواند وسائل تولیدی بیشتری و یا بهتری را به کار گیرد بی آنکه بهمان نسبت سرمایه ثابت پیش ریخته، و از این طریق ترکیب ارگانیک، افزایش یافته باشد. از اینرو تنزل ارزش کالاها* در پروسه تولید سرمایه‌داری، که نتیجه ناگزیر افزایش بارآوری عمومی کار انسانی است، خسود عاملی است که در جهت عکس گرایش نزولی نرخ سود عمل می‌کند. کاهش ارزش وسائل تولید (عوامل سرمایه ثابت) از طرق دیگر نیز امکان پذیر است. مثلاً تشدید نرخ استثمار در بخش تولید وسائل تولید؛ گسترش تجارت خارجی و خرید وسائل تولید از کشوری با بارآوری بیشتر؛ ورشکسته شدن بخشی از سرمایه‌داران و بالاکشیده شدن وسائل تولید آنان به بهائی نازل تراز ارزش واقعی آن، توسط سرمایه‌های قدرتمندتر. (عاملی که چنانکه پایین تر اشاره خواهد شد یکی از خصیصه‌های بارز دوره بحران است)؛ و...

پس بطور خلاصه، بحران‌های دوره‌ای حاصل عملکرد متقابل گرایش نزولی نرخ سود و عوامل خنثی‌کننده آنست. اما گرایش نزولی نرخ سود، از آنجا که نسبت به عوامل خنثی‌کننده در سطحی عمیق تر و اساسی تر (از نظر قانومندی دروسی حرکت و انباشت سرمایه) عمل می‌کند، در تحلیل نهائی آثار خود را بر سودآوری سرمایه

پدید آورده تورم، علی‌رغم کاهش مستمر ارزش کالاها، با بررسی نقش اعتبارات و هزینه‌های دولتی قابل توضیح است.

جلزگیری، ارکاهن عملی سود، مستقر است.

۲- کاهن دستمزد کارگران به سطحی نازل ترا ارزش واقعی

نیروی کار

ارزش نیروی کار در هر مقطع معین از توسعه جامعه سرمایه داری، برآبر ما ارزش وسائل معیشتی است که کارگر برای بازتولید نیروی کاری که در طول روز کار صرف کرده است بدان نیاز دارد. فاسسون حرکت سرمایه چنان است که سطح معیشت کارگران به حداقل ممکن کاهن باید، اما این "حداقل ممکن" الزاماً یک حداقل فیزیکی (یعنی ذرحدی که طبقه کارگر را فقط زنده نگاهدارد) نیست، بلکه "حداقلی" است که سرمایه توانسته است، در رابطه با فاکتورهای چون درجه رقابت موجود میان کارگران و درجه آگاهی و تشکل سیاسی طبفسه کارگر و توانائی آن در دفاع از سطح معیشت خود، بعنوان سطح "معمول" زندگی کارگران به آنان تحمیل کند. ارزش واقعی نیروی کار — ارزش وسائل معیشتی است که این "سطح معمول" زندگی را برای کارگران تامین می کند (مثلاً داشتن یک یخچال کوچک و یا را دیسکو و تلویزیون کمابیش به مثابه جزئی از سطح معمول زندگی کارگران کشورهای اروپایی تثبیت شده است، اما بورژوازی و نظام سرمایه داری در کشورهای چون ایران حتی از رسمیت شناختن حق داشتن سرپناه، حداقل بهداشت، و حتی تغذیه کافی برای توده های وسیع کارگسرو زحمتکش امتناع می کند. اهمیت مقولاتی چون امپریالیسم و مبارزه طبقاتی در درک چگونگی این امر نیازی به تاکید ندارد). بایسن ترتیب بدیهی است که چنانچه بورژوازی موفق شود سطح معیشت کارگران و زحمتکشان را از سطحی که "معمول و متداول" است تنزل دهد، بر سودآوری سرمایه افزوده و تا حدیدی گرایش نزولی نرخ سودرا خنثی نموده است. از نظر تحلیلی کاهن سطح معیشت کارگران و یا تثدید نرخ استثمار (که قبلاً به آن اشاره کردیم) هر دو از طریق کاهن سهم مزد در ارزش کل محصولات که طبقه کارگر تولید کرده است، بر حجم کل ارزش اضافای که نصیب طبقه سرمایه دار می شود می افزایند، با این تفاوت که در حالت اول (تنزل دستمزدها)

کنیم ، می‌بینیم که گرایش نرخ سود جایی بصورت یک قانون مطلق عمل می‌کند (یعنی سود سرمایه عملاً کاهش می‌یابد) که نرخ استثمار با سرمتی کمتر از رشد ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش یابد (در بحث فوق نرخ استثمار اساساً ثابت فرض شده بود) ، حال آنکه در واقعیت امر الزاماً چنین نیست و سرمایه ، چنانچه بتواند از طرق مختلف استثمار را متناسب با (و یا سریع تر از) افزایش ترکیب ارگانیک شدت بخشد ، می‌تواند حجم ارزش اضافه تولید شده را در جریان تولید و بازتولید به حدی برساند که عملاً گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند. (برای توضیح مفصل طرق مختلف تشدید نرخ استثمار در نظام سرمایه‌داری به بخش‌های ۳-۵ جلد اول سرمایه و بخصوص به فصل‌های ۱۶-۱۷ رجوع کنید) . افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه - از آنجا که به‌انگیزه بالا رفتن کیفیت و کمیت وسائل تولید و لاجرم بالا رفتن بارآوری کار است - خود عاملی است که نرخ استثمار (نرخ ارزش اضافه) را افزایش می‌دهد ، چرا که با افزایش بارآوری کار ، طبقه کارگرا بکارگرفتن وسائل تولید کارآمدتر ، وسائل معیشت خود را در مدت زمان کمتری تولید می‌کند و لاجرم ارزش - اضافه بیشتری به تملک طبقه سرمایه‌دار درمی‌آید (تولید ارزش - اضافه نسبی) . تند کردن آهنگ تولید ، کاهش اوقات اسراف حیات کارگران در طی روز کار ، و ... روشهای دیگری برای افزایش ارزش - اضافه تولید شده در طی روز کار معین است . از سوی دیگر سرمایه داران ممکن است خود روز کار را کش دهند و با افزودن به ساعات کار کارگران ، نرخ استثمار را افزایش دهند (تولید ارزش اضافه مطلق) . خلاصه کلام ، تا آنجا که سرمایه استثمار را به طرق مختلف تشدید می‌کند ، می‌تواند گرایش نزولی نرخ سود را تا حدودی خنثی نماید . اما مسأله اینست که انباشت و بالا رفتن ترکیب ارگانیک سرمایه تعطیل برقرار نیست ، حال آنکه تشدید نرخ استثمار اولاً محدودیت‌های فیزیکی و اجتماعی مشخصی دارد ، و ثانیاً هر بار مشکل‌تر می‌شود ، و باین ترتیب گرایش نزولی نرخ سود اولاً در تعطیل نهایی مهر خود را بر پیروید انباشت سرمایه خواهد زد ، و ثانیاً ، از نظر تحلیلی تلویحاً همواره در تکاپوی ناگزیر و لاینقطع سرمایه برای تشدید هر چه بیشتر استثمار (برای

بحران ناشی از آنست که گرایش نزولی نرخ سود بالفعل شده و سود سرمایه عملاً کاهش یافته است، سرمایه‌های مختلف برای تخصیص سهم بیشتری از ارزش اضافه تولید شده در کل اقتصاد به جان هم می‌افتند، رقابت عمیقاً تشدید می‌شود، بسیاری از سرمایه‌داران ورشکسته می‌شوند، از سوی دیگر کل طبقه سرمایه‌دار برای تشدید استثمار و تولید ارزش اضافه بیشتر به سطح معیشت طبقه کارگر پیورس می‌برد و تضاد اجتماعی کار و سرمایه در همه ابعاد خود حدت می‌گیرد، خصلت دوره‌ای بحران ناشی از خصلت دوره‌ای بالفعل شدن گرایش نزولی نرخ سود است. دوره‌ای بودن بحران از آنروست که گرایش نزولی نرخ سود خودرانه بصورت کاهش مستمر، تدریجی و عملی نرخ سود سرمایه، بلکه بصورت کاهش سریع و متناوب آن، در مقطع‌های معین، پس از دوره‌های چندساله ثبات و یا حتی افزایش عملی، آشکار می‌کند. باین ترتیب سوال اساسی اینست که چه عواملی باعث می‌شود کم‌کم گرایش نزولی نرخ سود، با توجه به اینکه ترکیب ارگانیک سرمایه مستمر افزایش می‌یابد، اثر خود را نه بگونه‌ای مستمر، بلکه متناوباً به فعل در آورد؟ بعبارت دیگر در فاصله دو دوره بحران، چه عواملی از کاهش عملی نرخ سود جلوگیری می‌کند و باین ترتیب تنزل نرخ سود را به یک گرایش تبدیل می‌کند؟

واقعیت اینست که در پیرویه عملی تولید و بازتولید سرمایه، گراشات و عوامل دیگری نیز در کارند که می‌توانند، در محدوده‌ای معین، تاثیر گرایش نرخ سود را خنثی کنند، نکته اساسی اینجاست که تاثیر این عوامل خنثی کننده نمی‌تواند دائم باشد، و گرایش نزولی نرخ سود در تحلیل نهایی و در دوره‌های متناوب اثرات خود را به فعل در خواهد آورد. مارکس این عوامل (گراشات) خنثی کننده را بلافاصله پس از طرح خود قانون گرایش نزولی نرخ سود (در فصل ۱۴ جلد سوم سرمایه) توضیح می‌دهد، از میان عواملی که مارکس برمی‌شمارد ما به اختصار به چند عامل اشاره می‌کنیم:

(۱) - تشدید استثمار، اگر به آنچه قبلاً گفته شد دقت

افزایش مییابد. واضح است که بنا براین، با فرض ثابت ماندن نرخ استثماری، با بالارفتن ترکیب ارگانیک سرمایه نرخ سود کاهش مییابد (در فرمول (۲) صورت نرخ سود ثابت مانده حال آنکه مخارج آن افزایش یافته است، و یا در فرمول (۱) صورت با سرعت کمتری نسبت به مخارج افزایش یافته است). بعبارت دیگر در نتیجه پیرویه انباشت سرمایه و بالارفتن ترکیب ارگانیک آن، (نرخ استثماری دست نخورده است و این در بحث بالا فرض مساله ماست) حجم کل ارزش افزوده احتمالا حتی افزایش هم یافته است اما نرخ سود تنزل کرده است. نکته‌ای که می‌باید در این رابطه تاکید شود اینست که قانون گرایش نزولی نرخ سود یک استنتاج ریاضی (حبری) نیست، بلکه استنتاجی اجتماعی - اقتصادی است که بر مبنای شناخت واقعیت اجتماعی عینی سرمایه انجام گرفته است. آنچه در بالا آمد صرفاً عرضه ریاضی مساله است. واقعیت امر اینست که سرمایه در پیرویه انباشت، تراکم و تمرکز خود نیروهای مولده را رشد می‌دهد و هر چه بیشتر در چهارچوب تولید ارزش افزوده به خدمت می‌گیرد و این ناگزیر به معنی افزایش ظرفیت تولیدی کار انسانی (با آوری روز کار هر کارگر) است. به عبارت دیگر با انباشت، مقدار معینی از سرمایه (مثلا هزار تومان)، در جریان تولید و بازتولید، هر بار وسایل تولید بیشتر و نیروی کار انسانی کمتری به خدمت می‌گیرد و لاجرم حجم تولیدات افزایش می‌یابد، اما سود سرمایه نه از وسایل تولید، بلکه تنها از استثماری نیروی کار انسانی حاصل می‌شود. و با فرض نرخ استثماری ثابت، استفاده از نیروی کار کمتر مترادف است با تحصیل حجم کمتری از ارزش افزوده برای هر هزار تومان سرمایه، یعنی کاهش نرخ سود سرمایه. با این ترتیب گسترش و انباشت سرمایه به مانعی بر سر راه گسترش و انباشت بیشتر سرمایه بدل می‌شود چرا که رشد سرمایه با ابقاء نرخ سود آوری در تناقض افتاده است.

اما چرا ما رگس از قوانین نزولی نرخ سود صحبت می‌کنیم و نه از صورت تنزل آن؟ درک این نکته تا حدود زیادی خصلت دوره‌ای و منضاب بحران‌های اقتصادی جامعه پررژوا را نیز روشن می‌کند.

همگام با انباشت، ترکیب ارگانیک سرمایه (در کل نظام تولیدی) ناگزیر افزایش می‌یابد. افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه به این معنی است که نسبت سرمایه ثابت (بخشی از سرمایه که صرف خرید وسایل تولید می‌شود) به سرمایه متغیر (بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار می‌گردد) مستحراً افزایش می‌یابد. این بازتاب این واقعیت است که با گسترش نیروهای مولده در چهارچوب رشد و بسط و انباشت سرمایه و افزایش بارآوری اجتماعی کار انسانی، حجم (و نیز ارزش) وسایل تولیدی که هر کارگر بطور متوسط در مدت زمان معین به حرکت درمی‌آورد افزایش می‌یابد. اما تناقض مهلک نظام تولید سرمایه‌داری در این واقعیت نهفته است که افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (که همان‌طور که گفتیم بیانگر افزایش قدرت تولیدی کار انسانی است) ناگزیر گرایش نزولی نرخ سود را باعث می‌گردد. علت گرایش نزولی نرخ سود را در اثر افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه می‌توان به اختصار چنین توضیح داد (توضیح مفصل چگونه این امر در این مختصر ممکن نیست، رجوع کنید به کتاب "سرمایه"، جلد سوم، بحث سوم، فصل سیزدهم):

نرخ سود حاصل تقسیم کل ارزش اضافه تولید شده به کل سرمایه است که در درون خود به دو بخش سرمایه ثابت و سرمایه متغیر تقسیم

$$\text{می‌گردد: } \text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافه}}{\text{سرمایه متغیر + سرمایه ثابت}} \quad (1)$$

اگر صورت و مخارج کسر نرخ سود، با سرمایه متغیر تقسیم کنیم:

$$\text{نرخ سود} = \frac{\text{ارزش اضافه}}{\text{سرمایه متغیر}} = \frac{\text{نرخ استثمار}}{\text{سرمایه ثابت} + \text{سرمایه متغیر}} \quad (2)$$

سرمایه ثابت خود منتهای ارزش اضافه نسبت و این تنها سرمایه متغیر، یعنی بخشی از سرمایه که صرف خرید نیروی کار می‌گردد است که تولید ارزش اضافه می‌کند. بنابراین، با فرض نرخ استثمار معین، حجم ارزش اضافه متناسب با رشد سرمایه متغیر و نه ثابت -

نظام سرمایه‌داری وابسته نه تنها از قانونمندی عام تولید سرمایه‌داری و تناقضات زیربنایی آن بطور کلی مستثنی نیست، بلکه خودبه‌خود حادثترین و بارزترین وجه این تناقضات و عوارض گوناگون آنرا به نمایش می‌گذارد. بروز بحران‌های دوره‌ای در جریان تولید سرمایه‌داری یک خصیصه ذاتی و گریزناپذیر این نظام است و سرمایه‌داری وابسته بنوبه خود از این قانونمندی تبعیت می‌کند. بدینی است که بحران در جامعه سرمایه‌داری تحت سلطه از ویژگی‌های خاص خود برخوردار است، لیکن این ویژگی‌ها می‌باید در مکانیسم بروز و انتقال بحران و در نمود، عوارض و عملکردهای آن جستجو شود و در ماهیت آن، ما در اینجا به خطوط کلی تئوری مارکسیستی بحران اقتصاد سرمایه‌داری به اختصار اشاراتی می‌کنیم و سپس تلاش می‌کنیم، تا بر مبنای آن، جمع‌بندی‌های تئوریک که بتواند گوشه‌هایی از ویژگی‌های بحران اقتصادی سرمایه‌داری وابسته ایران را روشن نماید بدست دهیم.

بروز بحران‌های دوره‌ای در نظام سرمایه‌داری بطور کلی ناشی از تناقضات درونی پروسه انباشت سرمایه است، و هر بحران، با انباشت تراکم و تمرکز سرمایه، هر بار با ابعاد وسیع‌تر و عمیق‌تر از بحران قبل ظهور می‌کند. در پایه‌ای‌ترین سطح، قانون گرایش نزولی نرخ سود مبنای کلیه بحران‌های اقتصادی جامعه سرمایه‌داری است. گرایش نزولی نرخ سود (دوکل سرمایه‌جماعی) نتیجه ناگزیر پروسه انباشت سرمایه است. مارکس مشخصاً نشان می‌دهد که

■ ضمیمه: نظری به تئوری مارکسیستی بحران و استنتاجاتی

در مورد سرمایه داری وابسته



آنچه در این بخش می‌خوانید بدون شک از تمامی نواقص و اشکالات یک برخورد کوتاه، مختصر و کلی، به واقعیتی جامع، گسترده و متنوع رنج می‌برد. آنجا که بحث بر سر یادآوری اصول تئوری مارکسیستی بحران است، این نقیصه تا حدودی با رجوع دادن رفقا به متون کلاسیک برطرف می‌شود. لیکن آنجا که به کار بستن این تئوری می‌رسیم، اشکالات و ابهامات، نارسایی‌ها، عدم برخورد - یکدست به مقولات و روابط مهم و یا احیاناً از قلم انداختن بعضی از آنها، پرداختن بیش از حد به مقولات، روابط و یا سطوح تحلیلی کم اهمیت‌تر و غیره، رخ می‌نمایاند. اگر در مورد اول می‌توان به گذشته غنی جنبش کارگری جهان رجوع کرد و برای رفع اشکالات دست‌یادمان آموزگاران کبیر پرولتاریا شد، در مورد دوم می‌باید بسه‌اعتلای مبارزه‌ای تئوریک - ایدئولوژیک در جنبش کمونیستی، بر متن اعتلای جنبش انقلابی طبقه کارگر ایران، امید بست. در مورد سبوه طرح و تدوین باید گفت که وجود اشکالات را از هم اکنون پذیرفته‌ایم و چند و چون آنرا نیز از طریق انتقادات و اصلاحات رفقا خواهیم آموخت. اما ما می‌تردید مسائل مطروحه در این نوشته و بحث‌های استنتاجات سیاسی استوار بر آن را مربوط، مبهم و مارکسیستی می‌دانیم. و بنوبه خود بسند، تدقیق و دفاع از آنرا و طیفه خود قرار می‌دهیم.



مسائل مبهم مبارزه طبقاتی است که هر موضع شوریک انحرافی ناگزیر به غایت منطقی خود، هواداری آشکار از بورژوازی، سوق داده خواهد شد. تنها در این صورت است که جوهر "سه جهانی" نظریات هواداران کلیشه پرداز تز "نیمه فئودال نیمه مستعمره" و دیگر دوستداران رنگارنگ "بورژوازی ملی" "آشکاری گرد و نظریه "راه رشد غیرسر سرمایه داری" از لابلای نظریات "مخالفین سرسخت" سوسیال امپریالیسم که شیوه برخورد دوگانه به رژیم کنونی و پناه بردن به "مجاهدین نستوه" را برگزیده اند، سربر می کند. اگر پذیرفته ایم که ایسسن مبارزه طبقاتی است که کمونیستهای واقعی را از لیبرالهای چسب متمایز خواهد کرد. آنگاه باید مبارزه فکری خویش را با جریانات انحرافی، حول آن مسائلی سازمان دهیم که مبارزه طبقاتی در هر سر مقطع بر سر آن جریان دارد، در غیر این صورت قدرت پرولتاریا را در پشتیبانی از نظریات انقلابی پیمانگان راستین خود از او طلب کرده ایم.

۷- بخصوص رجوع کنید به مباحثه فوق الذکر روزنامه جمهوری اسلامی با علی اسپهبدی وزیرکار (۱۹ مهر ۵۸) .

گروه و حربان سیاسی که در آستانه در لفظاً با این انحرافات "مرز
 بندی" خویش را اعلام نماید (به شیوه "اشهدان لا...") ، بدون
 آنکه لازم باشد تفاوت‌های خویش را با دیگر گروه‌ها بر سر مسائل
 چون ماهیت رژیم کنونی و شیوه برخورد به آن ، شیوه برخورد به
 نیروها و احزاب غیرپرولتری ، شیوه برخورد به معاله ملی ، مسائل
 ارضی ، جنبش دهقانی و... حل و فصل نماید ، در آغوش گرم کنفرانس
 جای می‌گیرد و از آن پس صرفاً در مورد تمامی مسائل فوق "دسته‌جمعی"
 تبادل نظر ، موضعگیری ، و احیاناً تحقیق می‌شود.

برخورد با معاله فلاکت و بحران اقتصادی (همچنان که
 برخورد با معاله کردستان) قدم اول در آغاز مبارزه‌ای ایدئولوژیک
 به شیوه کمونیست‌هاست ، چرا که در این عرصه‌های مشخص در شرایط
 کنونی ، توده‌های کارگر و زحمتکش خود به مثابه طبقات انقلابی به حل
 مسائل پایه‌ای انقلاب ما برخاسته‌اند ، و خود قاضی حقانیت انقلابی و
 جوهر طبقاتی هر نظریه ، شی و برنامه خواهند بود؛ چرا که در این
 عرصه‌های مشخص ، طبقات متخاصم جامعه ناگزیر از روبرو شدن
 مستقیم‌اند و تعلق طبقاتی هر تتر ، دیدگاه و نظریه ، به نقد صریح
 طبقات انقلابی گذارده خواهد شد. بگذارید هر گروه و سازمان تلقی
 خود را از بحران اقتصادی حاکم بر جامعه ، تاثیرات آن بر روند
 مبارزه طبقاتی و حرکات طبقات مختلف جامعه ، و وظایف کمونیست‌ها
 در این عرصه را فرموله کند ، بگذارید هر گروه و سازمان مشخصاً نظرات
 خود را در مورد ماهیت طبقاتی معاله کردستان ، در مورد شیوه برخورد
 به نیروهای سیاسی زنده و فعال در این عرصه از مبارزه ، در مورد
 ظرفیت‌ها و انگیزه‌های حرکت سوزناوی و حکومت کنونی آن در برخورد
 به این معاله و در مورد وظایف کمونیست‌ها ارائه دهد ، تا آشکار
 شود که چگونه جنبش کمونیستی ما با قبول مرزبندی‌های لفظی بسا
 برخی از انکال رویزیونیسم ، با اغماض از فراز شکافهای عظیم
 شوریک و ایدئولوژیک گذشته است ، بگذارید گروه‌ها و سازمان‌های
 کمونیست با مسائل مبرمی که شمردیم برخورد کنند ، تا آنگاه روشن
 شود که چگونه پیرویه طرد آراء و افکار رویزیونیستی و انحرافی
 از جنبش کمونیستی حتی آغاز هم نشده است ، این در برخورد به

های بارز کثانبیدن مبارزه ایدئولوژیک به معضلات ریشه‌ای و
 اصول کلی علوم اجتماعی و فلسفه است، لیکن آنچه در همه سلسله
 این نوشته‌ها به وضوح مشهود است، پیوند ناگسستنی این آثار با
 مشکلات مشخص جنبش کارگری و کمونیستی است. نمونه بارز دیگر کتاب
 "دو تاکتیک" لنین است که در پی تثبیت برنامه کنگره بلشویکها
 و نقد برنامه کنفرانس منشویکها، مبارزه ایدئولوژیک را تنها
 توضیح و تاکید پایه‌ای ترین اصول ماتریالیسم تاریخی و تئوریک
 پراتیک مارکس (تزه‌های فوئرباخ) به پیش می‌راند. پیشاهنگ پرولتر،
 چون لنین و بلشویکها، آنگاه که به هر تحلیل و نقداقتصادی، سیاسی
 و فلسفی برمی‌خیزد، مشخصا نشان می‌دهد که چگونه این عمل‌راهگشای
 مسائل مشخص مبارزه طبقاتی است. نشان می‌دهد که چگونه این عمل
 در خدمت نقد این یا آن برنامه مشخص سیاسی، در خدمت طرد این یا
 آن گرایش انحرافی مشخص که در قالب سیاسی - تشکیلاتی معینسی
 متبلور شده است، در خدمت تثبیت این یا آن شیوه برخورد معین به
 مسائل مبرم مبارزه طبقاتی و نیروهای سیاسی طبقاتی درگیر در آن
 قرار دارد. مبارزه ایدئولوژیک بر محور مسائل مبرم مبارزه
 طبقاتی، اینست معنای واقعی مبارزه ایدئولوژیک برای کمونیستها.
 چرا که اولاً خود ابتدا در مقابله با شیوه‌های غیر پرولتری برخورد با
 این مسائل به ضرورت طرد ریشه‌ای دیگرانهای تشویریک انحرافی پس
 می‌برند، و ثانیاً ملاک صحت و سقم نظریات خویش را در پیش روی طبقه
 کارگر در عرصه مبارزه طبقاتی و در برخورد با مسائل مشخص آن جستجو
 می‌کنند. "مبارزه ایدئولوژیک جدا از طبقه" مانند هر حرکت جدا از
 طبقه دیگر، میراث نفوذ آراء و افکار بورژوازی و خرده بورژوازی
 در جنبش کمونیستی است.

کار منتزع کردن مبارزه ایدئولوژیک از مبارزه طبقاتی
 تا بدان حد پیش رفته است که اکثر گروههای درگیر در کنفرانس وحدت
 اصولاً "مصابه" ایدئولوژیک را جانشین مبارزه ایدئولوژیک کرده‌اند،
 چرا که رفتار برترتدقیق و بسط موضوعات انتزاعی که خود مطسرح
 کرده‌اند (رد مشی چریکی، تزه جهان، مرز بندی با سوسیال
 امپریالیسم و...) حتی مبارزه فکری هم نمی‌کنند. بلکه هر

می‌باید برپایه برخورد مشخص و معال گروه‌ها و سازمان‌های کمونیستی
 به مسائل مبرم مبارزه طبقاتی و پیشا روی صفوف مبارز پرولتاریا
 انجام پذیرد. "مبارزه" ایدئولوژیک بر سر مسائل عام و منفرع از
 ضروریات هر مقطع مبارزه طبقاتی پرولتاریا خود انحراف در قسم
 اول است. کمونیست‌ها می‌باید یکبار برای همیشه به نفوذ این شیوه
 بورژوازی "برخورد افکار" در جنبش کمونیستی پایان دهند. مبارزه
 فکری ای که در پیشا روی جنبش کارگری، یعنی در برخورد با مسائلی
 که در برابر مبارزه طبقاتی پرولتاریا در هر مقطع معین قرار می‌گیرد،
 انجام نپذیرد، اساساً "مبارزه" نیست، بلکه مناظره ایست
 روشنفکرانه که در آن هر طرف مناظره "بی نیاز" از بسیج مستقیم
 نیروهای زنده طبقاتی برای اثبات حقانیت احکام و نظرات خود در
 عمل، و مستقل از پراتیک مشخص نیروهای پرولتاری، هدف خویش
 را "اقتناع" و "بستن دردها" طرف دیگر قرار می‌دهد. برای
 چنین بورژوازی، موضوع مورد مناظره هر چه دور از ذهن تر، انتزاعی
 تر و هر چه از عرصه پراتیک مشخص سیاسی دورتر باشد مناسب تر است.
 کمونیست‌ها تصور دیگری از مبارزه ایدئولوژیک ندارند. سنت‌های
 مبارزه ایدئولوژیک لنین و بلشویک‌ها را بیاد آوریم، مبارزه
 سوسیال دموکراسی بر علیه آوانتوریسم خرده بورژوازی، مبارزه
 بلشویک‌ها با منشویک‌ها بر سر تعیین جوهر و ماهیت انقلاب ۱۹۰۵ و شیوه
 برخورد به بورژوازی و دهقانان، مبارزه لنین و بلشویک‌ها با
 پیروان ماخ و امپریوکریتسم، مبارزه با منحرفین بین‌المللی
 دوم و ...، همه و همه بر محور تثبیت برنامه‌های معین سیاسی،
 بر محور اثبات ضرورت برخوردهای معین با نیروهای زنده و موجود
 سیاسی و طبقاتی، بر محور ارائه آلترناتیو سیاسی - تشکیلاتی -
 مبارزاتی، در مقابل هر منی انحرافی استوار بود. وحدت سوسیال
 دموکرات‌های روس، جدایی سیاسی - تشکیلاتی بلشویک‌ها از منشویک‌ها،
 برکندن ریشه‌های انفعال‌گرایی پس از شکست انقلاب ۱۹۰۵، پایه‌گذاری
 بین‌الملل سوم و ... ما حاصل عملی این مبارزات بود. این مباحثات
 رالسن و بلشویک‌ها تا عمیق تریلی سطوح انتزاع پیش می‌بردند،
 "دوستان مردم کیانند"، و "ما نریالیسم و امپریوکریتسم" نمونه

خوانده بودند. از استرداد شاه مزدور سخن می‌گویند، در حالی‌که خود بختیارها و قره‌باغی‌ها را از دست توده‌ها رها کرده‌اند، از مبارزه مطحانه توده‌ای بر علیه آمریکا سخن می‌گویند، در حالی‌که خود ۹ ماه قبل توده‌ها را خلع سلاح کرده‌اند تا مبادا قهرشان بساط حاکمیت سرمایه و مفتخوران رنگارنگ متکی به آن را برای همیشه برچینند. "رادیکالیسم" این آقایان همواره نزدیک "انتخابات" و درگدائی رای گل می‌کند.

کارگران و زحمتکشان مانپروهای اصلی انقلاب ضمیمه امپریالیستی ما را تشکیل می‌دهند، و هرگز، هرچند هم که از فراز مناره‌ها "غرب و شرق" را لعنت و نفرین کند، تا زمانی که در حرکت عملی خود ضد کارگران و زحمتکشان حرکت کند، تا زمانی که راه را سر پیشروی کارگران و زحمتکشان در عرصه مبارزه طبقاتی سد می‌کند و یا بر علیه آنان به مبارزه برمی‌خیزد نه تنها ضد امپریالیست نیست بلکه عمای دست و عامل بی‌جیره مواجب امپریالیست است.

مبارزه ضد امپریالیستی توده‌های کارگر و زحمتکش ایران، که امروز اعتلای نوین یافته است، مبارزه‌ای اصیل و انقلابی است و کمونیستها موظف‌اند نه تنها در آن شرکت کنند، بلکه در تعمیق و بسط آن پیگیرانه بکوشند، اما حساب کارگران و زحمتکشان را از عوام‌فریبانی که با دامن زدن بر توهمات توده‌ها و با استمساده از اعتقادات مذهبی آنان، این مبارزات را به ابزار تثبیت منافع ارتجاعی خود بدل می‌کنند و با این هدف مبارزه ضد امپریالیستی توده‌های زحمتکش را در چهارچوب مطالبه استرداد شاه محدود می‌کنند، جداست. کمونیستها می‌باید این عوام‌فریبان را رسوا کنند و در هر قدم قاطعانه نشان دهند که پیروزی نهائی برای امپریالیسم تنها از طریق طرد این عوام‌فریبان و بسط جنبش انقلابی کارگران و زحمتکشان به رهبری طبقه کارگر میسر است.

عبارت اینجاست که باید برکنه‌ای اساسی تاکید کنیم: اثر تدوین متنی و برنامه جامع پرولتری می‌باید حاصل اعتلای قدم به قدم مبارزه ایدئولوژیک و وحدت کمونیستها باشد، مبارزه ایدئولوژیک خسود

به احبای ارزش و ساواک پرداختند، لومپن‌ها را بجان نظام‌سرات
 کارگران و زحمتکشان انداختند، فعالین سیاسی طبقه کارگر را که
 اعضای اتحادیه فدا می‌ریالیستی را رهبری کردند به زندان افکندند.
 کارگران آگاه و مبارز را ترور کردند، تحصن و اعتصابات و اعتراض
 را برای کارگران و زحمتکشان بارها و بارها ممنوع اعلام کردند، تمام
 دستگاه تبلیغاتی خود را بر علیه کمونیست‌ها سیج کردند و ایستگاه
 فرزندان راستین زحمتکشان کشور را بارها و بارها "نوکر آمریکا"
 "عوامل صهیونیسم" و "عوامل شیطان" خواندند. کتابسوزان سرراه
 انداختند، به دفاتر سازمان‌های کمونیستی حمله کردند، به خلق کرد
 سورش سردید و سینه زحمتکشان دلاور کردستان را آماج گلوله‌ها کردند،
 خلخال‌ها، مدنی‌ها، شاکرها، ظهیرنژادها، و... را بر نوده‌های
 کارگر و زحمتکش حاکم کردند، بر سر سرمایه‌داران آب‌توبه ریختند و
 کارگران را به اطاعت از آنان فراخواندند. حاکمیت سیاسی کارگران
 و زحمتکشان را، تا سر حد امکان، سرکوب کردند و قانونگذاری را،
 با هزار وبک‌دوز و کلک‌و‌ارباب‌وتهدید، به مجلس خبرگانی مرکب
 از روحانیون رنگارنگ سپردند، و در آن، پیش‌روی چشمان کارگران
 و زحمتکشان، مالکیت بر وسایل تولید را رسمیت بخشیدند، دیکتاتوری
 را قانونی کردند، و ستم مفاعف‌توده‌های وسیع زنان زحمتکش و
 خلق‌های تحت‌ستم را به عنوان قانون الهی به زحمتکشان انقلابی
 حقه کردند. و... اینک همین حضرات چشم کارگران و زحمتکشان را
 به سخبر سفارت جاسوسی و توطئه آمریکا "روشن" کرده‌اند، سفارتخانه
 و سفیری که خود ۹ ماه پیش از دست انقلابیون بیرون کشیده بودند
 و "پس از رفع کدورت" به آمریکا باز پس داده بودند، ۸ ماه پس از
 قیام بهمن - یا باید گفت یکماه قبل از گذشتن خورشان از پستل
 فرزندوم - بیاد لغو قراردادهای دو جانبه با آمریکا می‌افتند، که
 در تمامی مدت یزدی‌ها و طباطبائی‌ها و امیراسنظام‌ها با تکیه بر
 خمینی و به بهانه بررسی و حفظ موازین امنیتی و غیره، از توده‌ها
 مخفی نگاهداشته بودند و نیروهای کمونیست را که لغو همه‌جانبه
 و فوری آنها را خواستار بودند "اخلالگر" و "کاسه‌آش‌داغ‌ساز"

پرولتاریا و بورژوازی وابسته به امپریالیسم (جستجو شود. اگر پذیرفته‌ایم که پرولتاریا نیروی اصلی انقلاب ضد امپریالیستی ما را تشکیل می‌دهد، اگر پذیرفته‌ایم که انقلاب ایران بدون رهبری پرولتاریا به پیروزی نمی‌رسد، اگر پذیرفته‌ایم که ظهور پرولتاریا به مثابه رهبر انقلاب ما مستقیماً به درجه آگاهی سیاسی و شکل مستقل مبارزاتی این طبقه بستگی دارد که خود منوط بسه رشد جنبش کمونیستی و پیوند آن با جنبش کارگری است، آنگاه ما ملاک ضد امپریالیست بودن این یا آن نیروی سیاسی غیر پرولتر را در دست داریم: احزاب، دستجات، نیروها و شخصیت‌های سیاسی طبقات غیر پرولتر (و به این ترتیب، خمینی، روحانیت، دانشجویان عظام و...) تنها تا آن درجه‌ای ضد امپریالیست هستند که در عرصه مبارزه سیاسی در کنار پرولتاریا و سازمانهای سیاسی آن حرکت می‌کنند، در این حرکت به شیوه‌ای انقلابی با مواضع سیاسی- طبقاتی رشد و اعتدای جنبش کارگری به ستیز برمی‌خیزند و در تعین نهایی رهبری پرولتاریا و نمایندگان سیاسی آن رادار اردوگساره انقلاب می‌پذیرند. مهمترین و بارزترین شاخص‌گرایش ضد امپریالیستی نیروهای سیاسی طبقات غیر پرولتر در انقلاب ما، موضعگیری آنها در قبال مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و امپریالیسم و از این طریق موضعگیری آنها در قبال سازمانهای کمونیستی است. ادعای "ضد امپریالیست بودن" کردن و کارگر و کمونیست را کوبیدن، مواضعی است. نوگری امپریالیسم از طریق صحنه‌سازی است، و اگر تصور کنیم که "خوب، از دموکراتیسم غیر پرولتری جز این نمی‌توان توقع داشت"، سخت در اشتباهیم و کافیت بعنوان نمونه‌ای از برخورد "دموکراتیسم انقلابی غیر پرولتری" به کمونیسم و کمونیست‌ها، به مواضع شیخ عزالدین حسینی دقت کنیم.

حال می‌توان پرسید، آیا با توجه به معیاری که بدست دادیم خمینی، شورای انقلاب، و بنی‌صدرها و قطب‌زاده‌ها ضد امپریالیست هستند؟ برخورد این حضرات به پرولتاریا، مبارزه طبقاتی او بر علیه بورژوازی، و به کمونیست‌ها چگونه بوده است؟ آیا جز این است که در اولین قدم از پیروزی قیام بهمن جلوگیری کردند.

پرولتاریا و با بورژوازی است، از لحاظ سیاسی نمی‌تواند حدی
یکی از این دو جنبه جامعه سرمایه‌داری نگردد، نمی‌تواند در شرایطی
که مبارزه با طبقاتی مبرمندی میان مالکان و سائیل بولشویست و
پروشنندگان نیروی کار را پیش‌از هر زمان دیگر بر حومه بیاورد و آنها را
آنگاراً رویاروی یکدیگر قرار داده‌است، از تحولات ماوراء طبقاتی
خویش دست‌نکشید و عملاً در کنار یکی از این دو نیرو، که بر سر اصحاب
و با نفعی "مالکیت" نبرد آشتی‌ناپذیری را آغاز کرده‌اند، علیه
نیروی دیگر با سندان نگذارد. اما این انتخاب، برای خرد -
بورژوازی، به هیچوجه امری تصادفی و نااختیاری نیست، بلکه به
همان‌نست که مبارزه پرولتاریا با انگاره نیروی خود و ارادیه
منافع مستقل طبقاتی اش، اصلاً باید و لذا انقلاب از عمق و دامنه
پیشتری برخوردار گردد، بهمان نسبت افشار وسیع تری از توده‌های
زحمتکشی که نه‌گاملاً به اردوی صاحبان سرمایه تعلق دارند و نه به
اردوی فروشنندگان نیروی کار، بر نوسانات و تزلزل خود مالک‌آمده
و در کنار پرولتاریا قرار خواهند گرفت، در غیر این صورت، یعنی
اگر پرولتاریا بهر دلیلی نتواند مهر خویش را بر انقلاب بکوبد، حمایت
سیاسی خرد - بورژوازی از منافع سرمایه‌داران و خیانت آنها حتی
به توده‌های تهیدست‌فشر خود اجتناب‌ناپذیر خواهد بود.

آنچه کفسم آموزش پایه‌ای آموزگاران کمیر پرولتاریا در
مورد جنبش‌های سیاسی و طبقاتی عام و تاریخی خرد - بورژوازی است و
با همین حساب‌گمانی را که طبقه کارگر را نه به جنبش‌بویسیون
خرد - بورژوازی به مبارزه انقلابی خود، بلکه به حمایت و دنباله
روی از رهبری خرد - بورژوازی فراموش‌نمایند به روشنی از کمونیست
هما جدا می‌کند.

اما نکته اساسی درک و ارزیابی این مساله است که احزاب
و سروهای سیاسی معین خرد - بورژوازی در هر مقطع تا چه حد گرایش
انقلابی و یا محافظه‌کارانه و ارتجاعی خرد - بورژوازی را در منی و سیاست
خود منعکس می‌کنند و دامن می‌زنند. ملاک ما در این ارزیابی دیگر
می‌باید در هر چه پراستیک این احزاب، در شیوه برخوردشان به نیرو
های اصلی انقلاب و ضدانقلاب (و در شرایط ویژه‌ها، در برخورد به

مارکسیستها در اوزیاجی گرایشات ضد امپریالیستی نیروهای معین
 سیاسی است. وقتی از ضد امپریالیست بودن این یا آن طبقه، از
 نقطه نظر منافع عینی این طبقات، سخن می‌گوییم، به تعارض کار-
 کرد اقتصادی - سیاسی نظام تولید امپریالیستی - با توجه به
 ویژه‌گی‌های آن در کشور تحت سلطه - با منافع اقتصادی و سیاسی این
 طبقات اشاره داریم. طبقه کارگر پیگیرترین مبارز ضد امپریالیست
 است چراکه اولاً به مثابه یک طبقه با کل نظام تولیدی سرمایه‌داری
 و با تمامی ابعاد فرهنگی - سیاسی - اقتصادی حاکمیت امپریالیسم
 سر جنگ دارد، و از آن مهمتر، ثانیاً تنها طبقه‌ای است که قادر
 است، با سرنگونی سرمایه‌داری امپریالیستی نظام تولیدی دیگری -
 سوسیالیسم - را، که نه تنها خود او بلکه تمامی بشریت را آزاد -
 خواهد ساخت، به جای آن بنشاند. حال آنکه منافع اقتصادی و سیاسی
 اقشار و طبقات دیگر اجتماع می‌تواند به درجات مختلف با کارکرد
 اقتصادی و سیاسی امپریالیسم در تعارض باشد، بی آنکه این اقتدار
 اجتماعی قادر باشند آلترناتیو اجتماعی - تولیدی خاصی در قبال
 سرمایه‌داری و امپریالیسم ارائه دهند. این نکته بخصوص در مورد
 خرده‌بورژوازی صادق است. خرده‌بورژوازی به اقتضای ماهیت و منافع
 اقتصادی اش خواستار آنست که اقتصاد خرده‌کالائی شهری و یا خرده
 مالکی روستائی "جانشین" اقتصاد سرمایه‌داری شود. ولذا در آرمان‌هایی
 چون عدل و برابری و قسط اسلامی و یا جامعه‌بی طبقه توحیدی مدینه
 فاضله‌ای را تصویر می‌کنند که در آن نه از پرولتاریا خبری هست و نه
 از بورژوازی، بلکه همه چون او خرده‌بورژوا هستند، همه برابرند
 چون همه سهمی برابر از وسائل تولید در جامعه را در اختیار دارند.
 اما این خیالیاتی‌ها، این اتوپی عدل و برابری در مایملک، در عالم
 واقعیت و در عرصه عینی سر طبقه‌تانی ناگزیر و در نهایت می‌باید بر
 ایده عدل و برابری پافشارد و بازتاب واقعی خود را در تحقق آرمان
 سوسیالیستی پرولتاریا یا زیاد و یا پافشاری بر نفس مالکیت،
 حشو و زوائد اومانیتی این اتوپی را بزداید و به واقع بینشی
 بورژوازی تسلیم سازد. از اینروست که خرده‌بورژوازی، که بخاطر
 مکان بینابینی اش در تولید در هر شرایطی در حال تجزیه و پیوستن به

سرمایه در استخدام مجدد این کارگران به سطح دستمزدهای پیشین
 از بحران باز نمی‌گردد و لاجرم سطح دستمزدها بطور کلی به سطحی
 نازل تر از ارزش واقعی نیروی کار کاهش می‌یابد و بحران عملکرد
 خود را به مثابه مکانیسم خودکار به حرکت درآوردن عوامل جنبشی
 کننده گرایش نزولی نرخ سود به نمایش می‌گذارد. به بیان دیگر
 در جریان بحران تضاد اقتصادی - طبقاتی کاروسرمایه تشدید
 می‌شود. سرمایه بیش از پیش به افزایش نرخ استثمار طبقه کارگر
 محتاج می‌گردد. تشدید رقابت در میان اقشار مختلف سرمایه بنوبه
 خود بازتاب تشدید تضاد کاروسرمایه است. رقابت به اقشار مختلف
 سرمایه نشان می‌دهد که اگر استثمار طبقه کارگر را تشدید نکنند،
 دیگر همه نمی‌توانند در حد سابق سودآوری کنند. سرمایه‌های
 قدرتمندتر در این رقابت "خویشاوندان نالایقشان" را که "عرضه"
 استثمار بیشتر نیروی کار را ندارند از میدان بدر می‌کنند تا خود
 ضرائب رابطه کاروسرمایه را از نو تعریف کنند. مبارزه طبقاتی
 تشدید می‌شود و دقیقاً به درجه‌ای که طبقه کارگر در مقابل پورش همه
 جانبه بورژوازی مقاومت و یا حتی تعرض متقابل کند، جدال موجود
 میان اقشار مختلف سرمایه نیز بالا می‌گیرد. پایان کار از دو حال
 خارج نیست: یا پرولتاریا از نظر ایدئولوژیک - سیاسی - تشکیلاتی
 از چنان قدرتی برخوردار هست که بحران اقتصادی بورژوازی را
 به عرصه سیاسی و به مبارزه‌ای مستقیم بر سر حکومت بکشاند و از
 این طریق اقتصاد بورژوازی را با بحران آن برای همیشه نابود کند،
 و یا مبارزه در سطح اقتصادی محدود می‌ماند و بورژوازی در پورش خود
 به سطح معینت طبقه کارگر به پیروزی می‌رسد، استثمار تشدید
 می‌شود، و زمینه لازم برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه
 برای بورژوازی فراهم می‌گردد. راه میانه‌ای نیست، و محدودیت و
 عجز تاریخی جنبش سدیکائی کارگران در تحلیل سبائی در همپس
 واقعیت سهفته است. در دوره بحران حتی قدرتمندترین جنبش
 سدیکائی هم نمی‌تواند در دفاع از سطح معینت کارگران کاری از پیش
 ببرد، چرا که در نتیجه بیکاری ملیونی، سطح معیشت آنان عملاً کاهش
 یافته است. در زمان بحران کارگران نمی‌توانند بی‌آنکه نفس

مالکیت خصوصی بروسابل نولند را زیر سوال کشند ، بی آنکه به مبارزه ای برای نفی این مالکیت دست زنند ، به هیچ دستاورد اقتصادی (در سطح کل طبقه کارگر) دست یابند ، مبارزه برعلیه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید ، قبل از هر چیز مستلزم مبارزه ای برای تصرف قدرت سیاسی است ، کسب قدرت سیاسی یا قبول تنسیل سطح معیشت ، اینست دوراهی ای که هر بحران جامعه سرمایه داری پیشا روی کارگران قرار می دهد ، اینرا تئوری مارکسیستی بحران اثبات کرده و ، نسل پس از نسل ، طبقه کارگر همان تجربه نموده است .

خلاصه کنیم : بحران اقتصادی نظام سرمایه داری ، که از تناقضات درونی حرکت و انباشت سرمایه ناشی می شود ، خودزمینه های تخفیف این تناقضات و معدمات دوره جدیدی از انباشت سرمایه را نیز فراهم می آورد . بحران شرایطی ایجاد می کند تا عوامل غنشی کننده گرایش نزولی نرخ سود ، با شدت بیشتری به حرکت درآیند ، مرصه های عملکرد این عوامل غنشی کننده را می توان بطور کلی به دو دسته تقسیم کرد :

۱) مناسبات متقابل اقشار مختلف سرمایه ، بحران رقابت را تشدید می کند ، و از این طریق به پالایش و تجدید سازمان گسترده ای در درون کل سرمایه اجتماعی دامن می زند ، و سودآوری کل سرمایه اجتماعی را افزایش می دهد .

۲) مناسبات متقابل کار و سرمایه ، بحران مبارزه طبقاتی را تشدید می کند ، سرمایه هجوم وسیعی را به سطح معیشت کارگران و زحمتکشان آغاز می کند ، در صورت شکست طبقه کارگر در این مبارزه سرمایه امکان می یابد تا بر مرصه فقر نوده ها بهای نیروی کار را تنزل دهد ، استثمار آنرا تشدید کند ، و شرایط لازم را برای آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه (با سودآوری کافی) ایجاد نماید .

اما این به برای پرولتاریاونه برای بورژوازی پایمان کار نیست ، بورژوازی از این طریق تنها فروپاشی نظام تولیدی اش را برای مدت محدودی به تعویق انداخته است ، از آنجا که سرمایه

با هر بحران متمرکزتر می‌شود و نیز نرخ استثمار تشدید می‌گردد . بحران بعدی با شدت و با عمق بیشتری بروز می‌کند و کارآئی خود را نیز به عنوان یک مکانیسم تخفیف تناقضات درونی سرمایه به پیش از پیش از دست می‌دهد . از یک طرف با تمرکز سرمایه پرورش پائین درونی آن هر بار ابعاد خصمانه تر و سبعانه‌تری می‌یابد ، چرا که رقبا محدودتر و بزرگتر گشته اند (رقابت میان انحصارات تا حد جنگ مستقیم میان دول کشورهای سرمایه‌دار تشدید می‌گردد) . از طرف دیگر با افزایش نرخ استثمار ، افزایش مجدد آن ، هم از نثر اقتصادی و هم از نظر سیاسی ، برای سرمایه‌دشوارتر می‌شود ، بخصوص که با توجه به متمرکز شدن سرمایه ، مقدار این افزایش نیز می‌یابد هر بار بیش از دوران قبل باشد تا بتواند گرایش نزولی نرخ سود را خنثی کند . از آن مهمتر ، پرولتاریا از دل هر بحران آگاه‌ساز و رزمنده‌تر بیرون می‌آید ، هرچه وسیعتر در حزب سیاسی طبقه خود حزب کمونیست ، متشکل تر می‌گردد و امکان می‌یابد تا به رهبری آن رسالت تاریخی خود را به عنوان گورکن نظام تولید سرمایه‌داری به انجام رساند .

* * * * *

اکنون ببینیم تئوری مارکسیستی بحران سرمایه‌داری ، در همین حد اختصار که مادر اینجا به آن اشاره کردیم ، چه ابزار تحویلی برای شناخت بحران اقتصادی سرمایه‌داری وابسته ، و از آن مهمتر بحران سرمایه‌داری وابسته ایران ، بدست می‌دهد . گفتیم که سرمایه‌داری وابسته چه در جریان تولید ربا و چه از نظر بحران ، تابع قانونمندی عمومی نظام سرمایه‌داری است ، و وابسته بودن آن در ماهیت سرمایه‌داری آن تغییری نمی‌دهد . اما شناخت مشخصات کنکرت تر بحران سرمایه‌داری وابسته مستلزم شناخت ویژگی‌های کنکرت تولید و بازار تولید در این نظام است . گرایش نزولی نرخ سود در نتیجه افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه ، یک قانون عام تولید سرمایه‌داری است و نظام سرمایه‌داری وابسته

بدون شک، آرن مستثنی نیست. از این رو دقیقاً به درجه‌ای که ترکیب
ارگانیک کل سرمایه اجتماعی در بازار داخلی کشور سرمایه‌داری
تحت سلطه افزایش می‌یابد، گرایش نزولی نرخ سود نیز اثرات خود
را بر سودآوری سرمایه ظاهر می‌آورد. اما باید توجه داشت که بحران
سرمایه‌داری وابسته الزاماً مبین عملکرد و بالفعل شدن قانون گرایش
نزولی نرخ سود در بازار داخلی کشور تحت سلطه نیست. بحران
اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری وابسته عمدتاً و در اکثر موارد،
بازتاب "انتقال" بحران جهانی امپریالیسم - سرمایه‌داری در بالا
ترین مرحله‌اش - به بازار داخلی کشور سرمایه‌داری تحت سلطه
است. برای درک مکانیسم کلی این "انتقال" می‌باید به رابطه
بازار داخلی کشور سرمایه‌داری تحت سلطه با عملکرد جهانی سرمایه
های انحصاری و نظام تولید امپریالیستی دقیق‌تر شویم. به این
منظور لازم است ابتدا نکاتی را در مورد قانونمندی عام عصر
امپریالیسم، از دیدگاه نئین، با سودآوری کنیم و نشان دهیم که
چگونه بازار داخلی کشور سرمایه‌داری تحت سلطه نقش مبینی در تولید
و باز تولید نظام جهانی امپریالیسم برآمده دارد و سپس به ویژگی
های عمده بازار داخلی اینگونه کشورها بپردازیم:

الف) قوانین عام سرمایه‌داری عصر امپریالیسم و نقش
بازار داخلی کشور تحت سلطه.

نماین خصوصیات سرمایه‌داری عصر امپریالیسم را چنین
جمع‌بندی می‌کنند:

"سازمان با در نظر گرفتن اهمیت شروط ونمی تمام تعاریف
کلی که هرگز نمی‌توانند روابط همه جانبه یک‌پدیده را در
تمام سیر تکامل آن دربرگیرند، باید برای امپریالیسم
آنچه آن تعریفی نمود که مضمون پنج مرحله زیرین آن باشد:
۱) تمرکز تولید و سرمایه که به آنجهان مرحله مالی تکامل
رسیده که انحصاراتی را که درصوات اقتصادی سفش تعیین
کننده‌ای بازی می‌کنند بوجود آورده است؛ ۲) درهم آمیختن
سرمایه بانکی با سرمایه صنعتی و ایجاد الیکارشی مالی

بر اساس این " سرمایه مالی " (۳ :) صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیتی بسیار جدی کسب می‌کند ؛ (۴ :) تعادلی های انحصاری بین المللی سرمایه‌داری که جهان را تقسیم کرده‌اند پدید می‌آیند ؛ و (۵ :) تقسیم ارضی جهان از طرف بزرگترین دول سرمایه‌داری به پایان می‌رسد ."

(امپریالیسم به مثابه بالاترین

مرحله سرمایه‌داری ، منتخب آثار

یکجلدی ص ۴۲۵)

دروغله اول این نکته حائز اهمیت است که لنین قوانین عمومی سرمایه‌داری عصر امپریالیسم را دقیقاً از قوانین حرکت نظام سرمایه‌داری بطور اعم استنتاج می‌کند . نقش محوری و تعیین کننده افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه و قانون گرایش نزولی نرخ سود در انتقال سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم بطرز بارزی در فرمول بندی لنین منعکس است . " پیدایش انحصار که معبول تمرکز تولید است بطور کلی قانون عمومی و اساسی مرحله کنونی سرمایه‌داری است " (همانجا ، صفحه ۳۹۷ تا کیده‌ها از ماست) و مارکس در کاپیتال " به وسیله تجزیه و تحلیل تئوریک و تاریخی سرمایه‌داری (ثابت کرده است) که رقابت آزاد موجب تمرکز تولید می‌شود و این تمرکز سزدر مرحله معینی از تکامل خود به انحصار منجر می‌شود " (صفحه ۳۹۶) . پس انحصار از دل رقابت و مرحله امپریالیسم از بطن توسعه کلاسیک سرمایه‌داری سربر می‌کند ، در فرمول بندی فوق الذکر لنین ، نکات ۱ و ۲ مشخصاً بازتاب این قانون عام سرمایه‌داری هستند که پروسه انباشت به تراکم و تمرکز سرمایه و به افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه می‌انجامد . نکته سوم یعنی صدور سرمایه عملکرد قانون گرایش نزولی نرخ سود است . عملکرد این قانون در کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته ، که سرمایه در بازار داخلی آنها به شدت متمرکز شده (ترکیب ارگانیک آن افزایش یافته است) ، حرکت سرمایه را به عرصه‌هایی با سودآوری بیشتر ایجاب می‌کند . صدور سرمایه از این نقطه نظر خود به مثابه یک عامل غشی کننده گرایش